

## حدود کارایی سیاستهای تعدیل اقتصادی

نویسنده: دکتر محمد ستاری فرا

### پیشگفتار

رنسانس، دولت به عنوان نماینده جامعه که حق حاکمیت بی قید و شرط دارد، باید قدرتمند باشد و اقتصاد، یکی از اساسی ترین ابزار قدرت قلمداد شود. در این دوره، دولت نه تنها برای فعالیتهای اقتصادی به وضع مقررات می پردازد، بلکه برای کنترل و نظارت بیشتر، مردم را به صنوف مختلف تقسیم و برای هر صنف، قوانین خاصی اعمال می کند. این شیوه مداخله به جایی می رسد که رعایت همه مقررات، نه تنها برای عاملان اقتصادی غیر ممکن می شود، بلکه موجب کاهش تولید و از بین رفتن واحدهای اقتصادی می گردد. پس از آن لیبرالسیم شروع به رشد می کند. لیبرالسیم، همه جهان را قانونمند می بیند و تصور می کند که رفتار انسان نیز مانند هر پدیده ای دیگر، تابع قوانین

مطالعه تاریخ اقتصادی، نشان می دهد که در هر دوره بر اساس مشکلات موجود، اقتصاددانان راه حل های متفاوتی ارائه داده اند و چنانچه آنها را دسته بندی کنیم، درمی یابیم که گروهی بر طرف کردن معضلات را تنها از طریق مداخله دولت در اقتصاد، و گروهی دیگر در عدم مداخله دولت در اقتصاد می دانند. هر گروه، مکتب قبلی را به کلی مضر و ناکارآمد می داند و تقریباً کلیه راه حل های پیشنهاد شده آنان را نه تنها کارساز نمی بیند بلکه معتقد است اگر خلاف جریان فکری آنها اقدام شود، دیگر مشکلی وجود نخواهد داشت. برای روشن تر شدن مطلب، تاریخ اقتصادی را ورق می زنیم:

پس از قرون وسطی و بسط تفکر دوره

۱- عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

سوسیالیستی آن، بلکه از طریق اعمال سیاستهای پولی و مالی و هدایت اقتصاد است. عدم کارایی این نظریه از دهه پنجم قرن بیستم توسط مکتب‌های مختلف، از جمله مکتب شیکاگو توضیح داده شد و مجدداً استدلال گردید که مداخلات دولت (مطابق نظریه کینز) موجب بی‌ثباتی و کاهش سرمایه‌گذاری شده است. بنابراین، نئوکلاسیک‌های معاصر نیز به دنبال مکتب شیکاگو، معتقد شدند که دولت نباید در اقتصاد مداخله کند. این عقیده تا اواسط دهه ۸۰ مورد پذیرش بود، ولی از چند سال قبل، طرفداران کینز مجدداً شروع به رشد نمودند و توصیه کردند که برای برقراری تعادل اشتغال کامل، مداخله دولت الزامی است.

به هر حال، اقتصاددانان با فرضیات خود، از مسأله‌ای واحد، تحلیل‌های متفاوتی ارائه می‌دهند که نشر آنها موجب مبادله افکار و پیشرفت علم اقتصاد می‌شود. مقاله حاضر، با توجه به ساختار خاص اقتصادی ایران، به ارزیابی حدود کارایی سیاست تعدیل اقتصادی پرداخته که امید است باب تازه‌ای در جهت تحلیل مسائل اقتصادی ایران بگشاید. لازم به یادآوری است که چاپ مقالات در نشریات علمی به این هدف انجام می‌گیرد و این امر به معنی تأیید و یا حمایت از نظریه خاصی نیست.

#### مقدمه

در دو سه سال اخیر، بیشترین زمان در سطح تصمیم‌گیری و تبلیغ دولت، به مسأله "نرخ ارز" اختصاص یافته است. در حالی که حتی بر اساس

طبیعی است. آنگاه استدلال می‌کند که اگر بخواهیم به تعادل دائمی طبیعی برسیم، باید مقررات موضوعه را از بین ببریم و انسانها را آزاد گذاریم تا رفتار طبیعی آنها (کسب منفعت) موجب برقراری تعادل طبیعی شود. استدلال‌های نسبتاً قوی این مکتب موجب نشد تا کلیه مقررات وضع شده، ملغی گردد و دولت‌ها از هر گونه مداخله در امور اقتصادی جامعه، خودداری نمایند. پس از مدتی، وقوع پیاپی بحرانهای اقتصادی، واکنش‌های متفاوتی را برانگیخت، عده‌ای معتقد شدند که علت فقر گسترده، بحرانهای پیاپی و وجود بازارها، ناشی از آزاد گذاشتن مردم در تولید و توزیع است. بنابراین پیشنهاد کردند که به جای افراد، دولت اقتصاد را در دست گیرد. در چنین شرایطی بود که سوسیالیسم پدیدار شد. این مکتب هر گونه فعالیت فردی را نفی می‌کند و توصیه می‌نماید که فقط دولت باید مالکیت داشته باشد. در اواخر قرن گذشته، مکتب نئوکلاسیک، مجدداً هرگونه مداخله دولت را در اقتصاد، زیانبار تلقی می‌کند و معتقد می‌شود که علت اصلی بحرانها، مداخلات دولت و در نتیجه آن انحراف مکانیسم قیمت است. بنابراین، اگر دولت هیچ مداخله‌ای در اقتصاد نداشته باشد، هیچ مشکلی نیز بوجود نخواهد آمد. بحرانهای اوایل قرن بیستم، و مخصوصاً بحران ۳۳-۱۹۲۹، متفکران اقتصادی را واداشت تا در عقاید نئوکلاسیکی تجدید نظر کنند. در این دوران، مکتب جدیدی توسط کینز ارائه شد که به موجب آن، مکانیسم قیمت به کلی قادر به ایجاد تعادل در اقتصاد نیست و تنها چاره، مداخله دولت، نه به سبک

یگانه راه قابل تصور و حتی بعضاً به صورت ارادی و داوطلبانه دنبال و پذیرفته می‌شود. چون در میان کشورهای توسعه نیافته مجری این سیاست‌ها، حتی یک مورد موفق در چند دهه اخیر وجود نداشته است، تعمیق تفکر اقتصادی ملی و پرهیز از پیامدهای ناگوار اجرای این برنامه از طریق روشنگری‌های علمی، در سطح ملی یک وظیفه خطیر قلمداد می‌گردد.

مباحث ارائه شده در این مجموعه، صرفاً در حکم فهرست موضوعات است و باید یقیناً در یک فرصت مناسب‌تر، از سطح مقدماتی خارج شود و عمق و اعتلا یابد.

### نگاهی به ساختار ارزشی و فکری برنامه تعدیل ساختاری

#### الف - ایدئولوژی برنامه تعدیل ساختاری

پایه فکری برنامه تعدیل، بر باورهای فکری اقتصاددانان نئوکلاسیک استوار است.<sup>۲</sup> این گروه معتقدند که جامعه انسانی، همانند سایر پدیده‌های جهان هستی، دارای تعادل پایدار و ذاتی است و فقط گاهی دچار عدم تعادل‌های جزئی می‌شود. در این ساختار متعادل، آنها بر این باورند که هر کس در پی منافع فردی خویش است. از تعقیب منافع فردی، به صورت نامرئی، منافع جامعه نیز تأمین می‌شود. (در تفکر این گروه، تعارض منافع فردی و جمعی مطرح نمی‌شود، بلکه سازگاری این دو مد

مجموعه اسناد منتشره سازمان برنامه و بودجه، وزارت دارایی و بانک مرکزی؛ این سیاست، فقط یکی از اجزای مجموعه سیاست‌های اقتصادی دولت است، که به «برنامه تعدیل ساختاری» موسوم شده است. تأکید افراطی بر متغیر نرخ ارز، موجب انحراف اذهان سیاست‌گزاران و عدم توجه کافی ایشان به مسائلی مانند استقلال اقتصادی، توسعه اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی و اصلی‌ترین عوامل مؤثر بر آنها شده، بنابراین حتی در عرصه اقتصادی، مسائل مهمی را در سطح کشورمان بوجود آورده است.

این مقاله، در نهایت اختصار و به صورتی مقدماتی تهیه شده و نگارنده کوشیده است که برنامه تعدیل ساختاری را در کلیت آن و همراه با سایر اجزا و سیاستهای تکمیلی‌اش، معرفی کند، سپس آن را به محک مبانی تئوریک و شواهد تجربی، بیازماید.

اهمیت توجه هرچه بیشتر به برنامه تعدیل ساختاری، از آن روست که در سالهای اخیر و به دنبال فروپاشی بلوک شرق و اتحاد شوروی، نظام تبلیغاتی غرب با حداکثر کوشش، تا حدود زیادی توانسته است به جهانیان بباوراند که شکست مارکسیسم، دقیقاً مساوی با پیروزی قوانین اقتصادی سرمایه‌داری است، بنابراین برنامه‌های تعدیل ساختاری که روزگاری با انواع گروکشی‌ها به کشورهای توسعه نیافته تحمیل می‌شد، اکنون از سوی بسیاری از کشورها، با ساده لوحی، به عنوان

۲ - برای اطلاع بیشتر به کتب سیر اندیشه اقتصادی مراجعه شود.

نظر می‌باشد). اینها اعتقاد دارند جامعه‌ای که دارای جوهای زیر باشد:

۱- رقابت کامل (تعداد تولید کنندگان و مصرف کنندگان آنقدر زیاد باشد که هیچ تولید کننده و مصرف کننده‌ای قادر به ایجاد و انحصار نباشد).

۲- آزادی شغل و تجارت

۳- آزادی مبادله (در داخل کشور و در سطح بین‌المللی)

۴- وجود اطلاعات کامل (برای همه چیز و هر کس)

۵- برخورداری جامعه از تعادل اولیه،

می‌تواند با اتخاذ و قبول مکانیسم بازار، قضاوتها و جهت‌گیری‌هایش؛ به رشد توسعه نائل آید. عملکرد آزادانه متغیرهای بازار و تخصیص منابعی که این متغیرها ایجاد می‌کنند، در عرصه ملی و بین‌المللی جوامع را به سوی رفاه و صلح سوق می‌دهد.

از اینرو چون ساختارهای اقتصادی و اجتماعی را همیشه در تعادل می‌بینند، به دخالت دولت عقیده ندارند و دخالت دولت را به حال جامعه و رشد و توسعه، زیانبار می‌دانند و معتقدند که دخالت دولت موجب عدم تخصیص بهینه و کارآمد منابع می‌شود.

### ب- ملاحظات تئوریک

تمام علمای نئوکلاسیک، عملکرد این باور (مکانیسم بازار، قضاوتها و جهت‌گیری‌هایش و ...) را مشروط به وجود مجموعه‌ای از شرایط (که در

بالا ذکر شد) می‌دانند و معتقدند که حدود کارایی آن معین و محدود است. پل ساموئل سن، یکی از متفکران این باور، در این باره می‌گوید: چنانچه در مکانیسم بازار، سگ فرد ثروتمندی، از بهترین غذاها برخوردار باشد اما در همان شهر، صدها نفر از گرسنگی در خطر نابودی قرار گیرند، نباید کسی به این تفکر ایرادی وارد کند، بلکه باید حدود توانایی این مکانیسم را از پیش دانست و به همان میزان از آن انتظار داشت.

تعادل در اقتصاد، ساختاری و دائمی است، در حالی که عدم تعادل، مقطعی و گذرا است و به هیچ وجه ریشه‌ای و تاریخی نیست. از اینرو چون جامعه را به صورت زیربنایی در تعادل فرض کرده‌اند، همیشه مکانیسم بازار را، برای اینگونه جوامع قابل اجرا می‌دانسته‌اند. جامعه اینها از عدم تعادل درون بخشی، بین بخشی و بین‌المللی، برخوردار نیست، از اینرو عوامل کار و سرمایه در درون بخش، بین بخش و بین‌المللی دارای بازده‌های تقریباً مشابهی است.

در این تفکر، عاملان اقتصادی در عرصه ملی و بین‌المللی دارای قدرتی برابرند و میل و اراده هیچیک، نمی‌تواند موجبات انحصار و سلطه‌ای را بر دیگری هموار سازد.

ورود و خروج سرمایه آزاد فرض می‌شود. بنابراین از نظر اینها، پدیده استقراض، دارای توجیه و از مزایای گوناگونی برخوردار است. همچنین بر اساس این باور، واگذاری امتیازات به کشورهای خارجی - که از سرمایه بیشتری برخوردارند - موجبات رشد و توسعه جامعه را هموار می‌کند.

تفکر شدند و در این فرایند آنها هر روز گریز تر و ریزه تر گردیدند و جهان سوم با قبول این تفکر، روز به روز بیشتر در اسارت و ناتوانی خود فرو رفته و می رود.

دولت های غربی و سلطه گر چه لیبرال، چه دست راستی، معتقدند که این ایدئولوژی کارایی محدودی دارد. از اینرو اقتصاد، مصالح و مقدرات جامعه خود را هرگز رها نکرده و آن را به دست نامرئی و قضاوت هایش نسپرده اند و بر اساس این کارکرد محدود است، که دولتهای غربی حمایت های همه جانبه خود را در ابعاد اقتصادی اجتماعی، سیاسی اعمال می کنند.

کشورهای آلمان، فرانسه، ژاپن، ایتالیا و ... نمونه های عملی جوامعی هستند که قبل از توسعه یافتگی خود، اعتقادی به این تفکرات نداشته اند و فقط پس از توسعه یافتگی، تا حد محدودی برای جامعه خود و تا حد بیشتری برای جوامع جهان سوم (به منظور استثمار آنها)، این عقیده را پذیرفته اند. برای عدم اعتقاد این جوامع به این تفکر، می توان مصادیق بسیاری ارائه داد. از جمله ممنوعیت خروج ماشین آلات و کارگران ماهر از انگلستان، پس از مرحله صنعتی شدن این کشور، جلوگیری دولت انگلستان از ورود پارچه های کمپانی هند شرقی که یک شرکت صد درصد انگلیسی است، برای حفظ و صیانت از صنایع نساجی خود و توصیه به کمپانی هند شرقی مبنی بر صدور تولیداتش به سایر کشورهای جهان سوم، همچنین مقاومت آلمان قرن ۱۹ در مقابل این تفکر. این کشور، عقب افتاده تر از انگلستان توسعه

چون متغیرهای جامعه، به صورت خود به خود و نامرئی موجبات رشد و توسعه مستمر را فراهم می سازند، نیازی به دخالت دولت نیست و وظیفه دولت منحصر می شود به ایجاد امنیت و حفظ حاکمیت ملی و ایجاد بعضی از کالاها و تولیدات عمومی (آموزش بهداشت، ...). از نظر اینها، رشد و توسعه، رفاه، توزیع مناسب درآمدها، ثبات قیمتها و ... از طریق مکانیسم بازار و جهت گیری هایش، بوجود می آید.

### ج - شواهد تجربی عملکرد تفکر نئوکلاسیک

۱- کشورهای پیشرفته: این کشورها در فرایند رشد و توسعه اولیه خود، چنین تفکری نداشتند، اما پس از اینکه توانایی های مناسبی کسب کردند و برای سلطه و سلطه گری آمادگی های لازم را به دست آوردند، آن را ترویج کردند (به عنوان مثال، انگلستان تا قبل از صنعتی شدن و رواج آن در بعد از صنعتی شدن، عدم پذیرش این ایده توسط آلمان تا قبل از صنعتی شدن و همچنین نظر اقتصاددانان آمریکایی قرن نوزدهم مانند "پاتن" که شدیداً مخالف سیاست درهای باز، قبل از رسیدن به اقتصاد کامل بودند و ترویج این ایدئولوژی آنهم برای جهان سوم توسط آنها، شاهد این سخن است). این کشورها، تا قبل از اینکه سلطه خود را تکمیل کنند، شدیداً برخلاف این باور حرکت می کردند ولی پس از اینکه به صورت کشورهای کاملاً مسلط بر تجارت و روابط اقتصادی بین المللی در آمدند، جهت سلطه و استثمار بیشتر جهان سوم مروج این

در مورد کشورهای تازه صنعتی شده کره جنوبی و تایوان نیز، تاریخ تحولات اقتصادی این دو کشور از حمایت‌های همه جانبه دولت‌ها، حکایت دارد. اعمال سیاست‌های دیکتاتوری تا حدود ۱۰ سال پیش و تا مرز توسعه صنعتی و خودکفایی در محصولات کشاورزی و حمایت همه جانبه از صادرات و کنترل شدید واردات همه و همه گویای این مطلب است که این کشورها تا مرحله توسعه یافتگی خود به باورهای نئوکلاسیکی اعتقاد نداشتند.<sup>۵</sup>

۲. کشورهای جهان سوم: در این مورد، می‌توان از اقتصاد هند نام برد که قبل از سیطره انگلستان بر این کشور، از توانایی‌های لازم برخوردار بود و پس از سیطره کمپانی هند شرقی، ساختارهای تولیدی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن به نفع انگلستان تغییر یافت. پس از استقلال هند و بر اساس آرمان‌های افرادی نظیر گاندی و نهرو، این کشور با اتخاذ سیاست‌های اقتصاد ملی، توانست از زیر ساخت‌های لازم برخوردار شود. به طوری که هم‌اکنون از لحاظ حجم تولیدات صنعتی، در زمره ۷ کشور اول دنیا قرار دارد. در سال‌های اخیر، این کشور با برخورداری از توانایی‌ها و زیرساخت‌های قوی، به منظور ارتقای تولیدات خود، تا حدی در جهت پذیرش برنامه‌های تعدیل و مزیت نسبی گام برداشته است.<sup>۶</sup>

یافته بود، بنابراین انگلستان که ناشر و مروج این تفکر بود، به آلمان فشار می‌آورد تا این عقیده را بپذیرد. آلمان با پذیرش تز اقتصادی ملی در ظرف مدتی کوتاه، توانست به مرحله توسعه یافتگی برسد، و تا قبل از مرحله توسعه یافتگی نسبت به درخواست ورود کالاهای انگلیسی، از خود بسیار مقاومت نشان می‌داد.

در همین رابطه، می‌توان به اقتصاد آمریکا اشاره کرد که ضمن جلوگیری از ورود کالاهای انگلیسی به این کشور، معتقد بود که کالاهای انگلیسی حامل ۲۰۰ سال تجربه انقلاب صنعتی انگلیس است و آمریکا هم ابتدا باید از لحاظ اقتصادی به پایه انگلستان برسد، آنگاه به مبادله آزاد اقدام کند.<sup>۲</sup>

در زمان حاضر، می‌توان از استراتژی خودکفایی برنج در ژاپن و مقاومت این کشور در مقابل برنج آمریکایی نام برد. ژاپن یکی از کشورهای سرمایه‌داری عصر حاضر است و ظاهراً به آزادی مبادله و مزیت نسبی اعتقاد دارد و با اینکه هزینه تولید برنج ژاپنی ۳ برابر هزینه بین‌المللی آن است، اما از تولید و حمایت همه جانبه آن و جلوگیری از ورود برنج خارجی دست برنداشته است. در حالی که برای کشورهای جهان سوم و از جمله کشور خودمان، آزاد شدن مبادله، مرزها و حذف حمایت‌ها را توصیه می‌کنند.<sup>۱</sup>

۳. برای مطالعه این مصادیق رجوع شود به کتاب‌های: امپریالیسم (تاریخ، تئوری، جهان سوم) اثر هاری ما کداف و جامعه‌شناسی توسعه و توسعه نیافتگی جامعه شناسی، اثر آندره گوندر فرانک

۴. در این مورد، مطالعه کتب دندان‌های غول اثر کریستین سوت و ژاپن و سیاست‌های امنیتی اقتصادی آن اثر دکتر محمد تقی پور می‌تواند مفید باشد.

۵. برای اطلاعات بیشتر، به کتاب استراتژی توسعه در کشورهای نیمه صنعتی اثر بلا بالاسا مراجعه شود.

۶. برای درک مصادیق اقتصادی هند به کتاب نگاهی به تاریخ جهان جواهر لعل نهرو مراجعه شود.

برده‌اند. شواهد از بین رفتن تولید ملی را، می‌توان بعد از دوران امیرکبیر، مشروطیت، بین دو جنگ و نهضت ملی شدن نفت و ... مشاهده نمود.

حال می‌توان از خود پرسید تریاک‌ها، خشخاش‌ها و سوخته تریاک‌های اقتصاد فعلی ایران کدام است؟ کدام کالا تولید ملی است و اینک با این سیل واردات، چه اتفاقاتی در شرف وقوع است و ...<sup>۷</sup>

استعمار، در آن دسته از کشورهای جهان سوم (همانند شیلی، اندونزی و ...) که نتوانست از طریق اجرای سیاست‌های اقتصادی به اهداف خود نائل آید، از طریق نظامی دست به کار شد و پس از رفع مزاحمت‌های سیاسی و آمادگی محیط، فعالیت‌های خود را نسبت به اجرای افراطی سیاست‌های تعدیل آغاز کرد.

بررسی تاریخ تحولات اقتصادی دنیا، نشان دهنده این است که این ایدئولوژی با حکومت‌های ملی، سازگاری ندارد و پس از برکناری حکومت‌های ملی، این ایدئولوژی توأم با افراط‌های بسیار زیاد که در هیچ کشور توسعه یافته‌ای از آن نشانی نیست، به مرحله اجرا گذاشته شده است.

### نتیجه‌گیری

اعتبار این نظریه، محدود است به فضا و شرایط زمانی و مکانی خاصی که در آن قرار

در رابطه با اقتصاد ایران، باید یادآوری کرد که اقتصاد ایران تا نیمه‌های قرن ۱۹ از توان و صدور کالاهای ساخته شده برخوردار بوده است. ولی بعد از قتل امیرکبیر، پس از دوران مشروطیت و بعد از دوران نهضت ملی نفت شاهد پذیرش افراطی سیاست‌های تعدیل و لیبرالیسم اقتصادی بوده‌ایم. به طوری که حیاتی‌ترین کارهای اقتصادی از قبیل کنترل گمرک، نشر اسکناس، احداث زیربناها و ... به خارجی‌ان واگذار شد.

فرایند این وابستگی‌ها، چنان بود که ایران پس از مدتی، از یک کشور خودکفا و بعضاً صادر کننده کالاهای نهایی، به وارد کننده عمده کالاها و صادر کننده مواد خام و کشاورزی تبدیل شد و کشورهای توسعه یافته با اقتصاد ایران، آنچنان کردند که مکانیسم قیمت و جهت‌گیری‌هایش باعث ترویج و توسعه محصولات خشخاش، تریاک و سوخته تریاک شد و در مدتی بسیار کوتاه، تولید این محصولات ۷ برابر افزایش، و تولید حبوبات، گندم و ... کاهش چشمگیری داشت. همزمان با اینکه در ایران، آزادی ورود کالاها و صدور سرمایه ترویج و اجرا می‌شد، غارتگران ایران (روسیه و انگلیس)، شدیدترین کنترل‌های اقتصادی را اعمال می‌کردند. در ایران، همانند سایر کشورهای توسعه نیافته، هرگاه تولید ملی می‌خواست شکل گیرد، کشورهای استعماری سیل واردات را آنچنان سرازیر کرده‌اند که ریشه‌های تولید ملی را از بین

۷- برای درک و شناخت مسائل اقتصاد ایران، به کتاب‌های اقتصاد ایران نوشته جولیان باربر، اقتصاد سیاسی ایران از کاتوزیان، تاریخ اقتصادی خاورمیانه و شمال آفریقا از چانز عیسوی، موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران و تاریخ اقتصاد ایران اثر احمد اشرف مراجعه شود.

آمده، این است که منابع، متغیر اصلی و موتور رشد و توسعه نبوده و نخواهد بود. بلکه نظام تصمیم‌گیری و چگونگی تأثیر قدرت و اقتدار، هماهنگی و انسجام و توازن این نظام بین بخش‌ها، اقشار، مناطق و...، آنهم به صورت مستمر بوده است که توانسته رشد و توسعه را محقق سازد. بنابراین پرداختن به سایر متغیرها و فراموش کردن عامل عمده، یعنی نظام تصمیم‌گیری، نه تنها کارساز نیست، بلکه موجبات زیان‌های عمیق‌تر و جدیدتر را فراهم خواهد کرد. باید فکر محوری مملکت، پیرامون نظام تصمیم‌گیری و چگونگی تحقق انسجام، قدرت هماهنگی، توازن و هدفدار بودن در بین کل و اجزای آن معطوف شود.

#### سیاست‌های اجرایی برنامه تعدیل

برنامه‌های تعدیل اقتصادی که به منظور تحقق اهداف شوم و استعماری کشورهای غربی و به نیابت آنها توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول اعمال می‌شود، دارای خط مشی و سیاست‌هایی است که اهم آن عبارت است از:

- ۱- کاهش نقش دولت
- ۲- تضعیف پولی ملی
- ۳- آزاد سازی تجاری، بویژه از بین بردن تمام کنترل‌های اعمال شده بر واردات
- ۴- خصوصی سازی بنگاه‌ها و فروش شرکتها
- ۵- حذف سوبسیدها
- ۶- باز پرداخت سریع بدهی‌های خارجی
- ۷- کاهش کارگران و کارمندان از طریق اخراج‌های داوطلبانه یا اجباری

می‌گیرد.

اگر در شرایط زمانی و مکانی مناسب قرار گیرد، دارای کارایی محدودی است و برخلاف نظرات سیاست‌گزاران ایرانی، در آن جوامع از کارایی بالایی برخوردار نیست.

به گفته طراحان اصلی این باور، این ایدئولوژی در جهان سوم، نسبت به کشورهای توسعه یافته، ساختارهای بسیار متفاوتی دارد و دارای مسائل و عدم تعادل‌های تاریخی و ریشه‌ای است و کارایی ندارد.

اکثر کشورهای غربی نسبت به آن نظر مساعد ندارند. (بجز انگلستان و آمریکا). ولی همه کشورهای غربی، آن را برای جهان سوم ترویج می‌کنند.

به‌عنوان یک تجربه تاریخی، هیچ کشوری وجود ندارد که با اعمال این تفکرات، به رشد و توسعه رسیده باشد.

تجربه کشورهای توسعه یافته کنونی بیانگر این درس است که یکی با سیاستهای تثبیت، دیگری با تعدیل و سومی با ترکیب این دو توانسته‌اند به رشد و توسعه دست یابند. از اینرو یک مدل خاص یا راهبرد و خط مشی خاصی نتوانسته است کشورهای توسعه یافته کنونی را به هدف توسعه برساند. یک کشور با سیاست تعدیل، به ورطه نابودی کشیده شده و کشور دیگری با سیاستهای تثبیت، رهایی یافته است و برعکس. بنابراین اشکال توسعه و عدم توسعه در گرو سیاستهای ارزی شناور و تثبیتی نیست.

آنچه که در تمام مدل‌ها و تجارب، به دست



مستقیم، به منظور اجرای آن، درصدد هستند که به ظاهر فقط این دو عدم تعادل را از بین ببرند و معتقدند با رفع آن اگر عدم تعادل دیگری وجود داشته باشد، آنها نیز از بین خواهند رفت.

در رابطه با کاهش کسری بودجه، اعتقاد بر این است که دولت‌ها با فروش بنگاه‌ها و کم کردن تصدی‌ها و حذف سوبسید یعنی افزایش درآمدهای خود (درآمدهای حاصل از فروش بنگاه‌ها) و کاهش هزینه‌ها (کم شدن تصدی‌ها و حذف سوبسیدها) می‌توانند به این هدف برسند و در بعضی از کشورهای صاحب ارز، از طریق فروش ارز. اما فروش ارز و درآمدهای حاصل از آن هرگز به منزله اصلاح واقعی بودجه‌ای نیست.

در رابطه با عدم تعادل دوم، یعنی کسری تراز پرداخت‌ها، اعتقاد بر این است که با کاهش ارزش پول ملی و رفع موانع صدور و ورود، صادرات افزایش می‌یابد و از میزان واردات کاسته می‌شود و از فرایند افزایش و کاهش، کشور می‌تواند میزان کسری تراز پرداختهای خود را مداوا کند.

### ملاحظات تئوریک و تجربی اعمال این سیاست‌ها

هیچ تجربه عملی در مورد کشورهای توسعه نیافته در دست نیست که نشان دهد آنها با به کارگیری این شیوه‌ها توانسته باشند به رفع عدم تعادل‌های گوناگون و تاریخی خود و حتی به رفع هر عدم تعادلی که بانک و صندوق به آن اعتقاد دارند، یعنی کسری بودجه و کسری تراز پرداخت‌ها، نائل آیند. اما تجربه‌هایی هست که

### ۸- افزایش نرخ بهره

۹- مساعدت کلی دولت در زمینه صادرات، بویژه مواد خام، تولیدات اولیه و صادرات سنتی

۱۰- فعال کردن صرافی‌ها به منظور عملی کردن نظام آزاد ارز

۱۱- آزادی ورود و خروج سرمایه (واگذاری امتیازات به انحصارات و شرکتهای چند ملیتی استقراض و ...)

۱۲- کاهش مؤثر بودجه دولت و اعمال سیاست‌های انقباضی

۱۳- انجام اصلاحات نهادی مانند بازنگری در نظام مالیاتی

دلایل اتخاذ چنین سیاست‌هایی، این است که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، بنابه ماهیت خود و اهدافی که تعقیب می‌کنند، فقط به دو عدم تعادل توجه دارند، که عبارتند از:

الف - عدم تعادل بین منابع و مصارف (کسر بودجه) دولت

ب - عدم تعادل در تراز پرداخت‌ها (کسری بین واردات و صادرات)

و به سایر عدم تعادل‌ها که از ریشه تاریخی و ساختاری برخوردار است، توجه نمی‌کنند. این عدم تعادل‌ها عبارتند از: عدم تعادل روستا و شهر، عدم تعادل بین بخش‌های اقتصادی، مناطق مختلف، اقشار و گروه‌های اجتماعی، و اقتصاد ملی و بین‌المللی

بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، با تنظیم برنامه‌های تعدیل و اعمال فشار مستقیم و غیر

پیدایش ضعف‌های بزرگ، محصولی نخواهد داشت.

- حصول کاهش واردات، هنگامی مقدور است که کشور بتواند درآمد را بین اقشار مردم به طور متعادل توزیع کند<sup>۸</sup> و گرنه تقاضای اقشار مرفه، نسبت به کالاهای لوکس و مصرفی بالا می‌رود و با نامتعادل‌تر شدن توزیع درآمدها، این فرایند تشدید خواهد شد.

- برای اجرای این سیاست‌ها، باید زیر ساخت‌های علمی و فنی، آنچنان باشد که این زیر ساخت‌ها بتوانند جوابگوی تغییرات تقاضاهای داخلی و خارجی باشند. در حالی که کشورهای جهان سوم، یا تا حد بسیار زیادی از این زیر ساخت بی‌بهره‌اند یا اینکه در رابطه با آن از انعطاف لازم برخوردار نیستند.

- امکانات زیر بنایی و نهادهای اقتصادی باید بتوانند نسبت به علائم قیمت و جهت‌گیری‌هایش عکس‌العمل لازم را نشان دهند. در حالی که در جهان سوم و کشور ما، در رابطه با این پدیده، عملکرد مناسبی دیده نمی‌شود.

با توجه به اینکه شرایط فوق در کشورهای توسعه نیافته حاکم و جاری نیست، برخلاف هدف اعلام شده که باید صادرات بیشتر و واردات کمتر شود، عملاً واردات بیشتر و صادرات به ازای آن کمتر خواهد شد. که این دوگانگی در هدف و عمل، باعث پیامدهای گوناگونی خواهد شد. از جمله:

- پاشیدگی نظام تولید

نشان می‌دهد، کشورهای توسعه نیافته، با اتخاذ شیوه‌ها و سیاستهای این دو مؤسسه هدفدار اقتصاد مسلط جهانی، نه تنها مسائل و مشکلات خود را حل و فصل نکرده‌اند، بلکه به مشکلات عظیم و نوینی دچار شده‌اند.

چگونگی کارآمدی این سیاستها از جنبه‌های مختلف، بررسی شده است که می‌توان به چند نمونه آن اشاره کرد:

- اجرای این سیاست‌ها، در قلمرو رو بنایی و سطحی کاربرد دارد، نه در قلمرو ساختاری و تاریخی و ریشه‌ای. از اینرو کشورهایایی که مشکلات و عدم تعادل تاریخی و ریشه‌ای دارند، نمی‌توانند با به کارگیری این سیاست، مسائل خود را حل کنند.

- اجرای این سیاست‌ها، بیشتر برای پول‌هایی کارساز است که نقش مسلط دارند و از اعتبار فرا ملی برخوردارند نه پول‌های ملی که در سطح بین‌المللی مطرح نیستند و اعتبار جهانی ندارند. برای پول‌های فاقد اعتبار، اعمال این سیاستها بدون درک اهداف رشد و توسعه و مقدرات و مصالح کشور، جز تاراج ثروتها و حاصل دسترنج‌ها فایده‌ای ندارد.

- اجرای این سیاست‌ها در مورد کشورهای صادقی است که کشش قیمتی برای صادرات و واردات آنها بزرگتر از یک باشد. در حالی که در جهان سوم و ایران، این کشش کمتر از یک است و اعمال این سیاست‌ها، جز تخریب نقاط قوت و

۸- در جهان سوم و کشور ایران بررسی متغیر توزیع درآمد، بیانگر این است که توزیع درآمد نامتعادل و اخیراً با اجرای این سیاستها نامتعادل‌تر شده است.

تبادلها، عدم تعادل ساختاری، وابستگی و استقلال اقتصادی و عنایت به چگونگی اهداف رشد و توسعه. بنابراین، باید مجموعه این متغیرها (به مثابه یک مدل) در کنار هم گذاشته شوند و به چگونگی تأثیر گذاری ارز بر این متغیرها و این متغیرها بر ارز توجه شود. کاری که متأسفانه تاکنون در بعد کارشناسی انجام نشده و بعضی از متولیان با شعارهای سیاسی و یا با نگرشی سطحی و انتزاعی، پیرامون محاسن و یا معایب سیاستهای ارزی، سخن گفته‌اند و دردناک اینکه این متولیان در عمل اعتقاد راسخ دارند که ارز و نرخ آن، تنها متغیر مهم این اقتصاد است. تاکنون در کشور ما با این متغیر، از طریق آزمون و خطا و با عکس‌العمل‌های بسیار متفاوت و حتی متضاد، برخورد شده است.

در رابطه با ارز آنچه مهم است، نرخ ارز در مقدار آن و از همه مهم‌تر نظام تخصیص ارز است. بسیاری از کشورها، با سیاست‌های تثبیت نرخ ارز یا با سیاست‌های شناوری نرخ ارز و بدون توجه به چگونگی تخصیص و جهت‌گیری‌ها در سیاست‌های رشد و توسعه، دچار شکست شده‌اند. از اینرو موفقیت اقتصاد، در تثبیت و یا شناوری نیست. آنچه که درستی و نادرستی یک نظام ارزی را ورق می‌زند و خواهد زد، تخصیص ارزها، به طرف مولدترین بخشها، اقشار و مناطق بوده است و خواهد بود.

در کشورهای توسعه یافته که تا حدی به مکانیسم بازار و قضاوت آن، اعتقاد دارند و این مکانیسم در آن فضا تا حدی از کارایی برخوردار است، بازار با ویژگی‌های تعریف شده آن است، که

- ورود کالاهای لوکس و تغییرات الگوهای مصرفی جامعه به نفع کالاهای وارداتی و روحیه تجمل پرستی

- فرار مغزها

- خروج سرمایه

- افزایش کسری تراز پرداختها

- وابستگی بیشتر دولت‌ها و اقتصادهای جهان

سوم به دولت‌ها و اقتصاد مسلط جهانی

- دور شدن مردم از دولت‌ها و دوگانگی بین

آنها

این پیامدها در ابعاد گوناگون به مسائل تاریخی و گذشته این جوامع عمق می‌بخشد و مشکلات نوین را بر مسائل قبلی خواهد افزود.

در رابطه با سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی، لازم است به چند مورد آن که بیشتر مطرح هستند، اشاره کنیم:

### سیاست‌های ارزی

متغیر ارز هر چند مهم است، ولی تنها متغیر تعیین کننده نیست. این متغیر، در اقتصاد ایران و در عملکرد دو سه ساله اخیر، تنها متغیر مهم فرض شده است و تمام توجهات به سمت آن سوق داده شده و می‌شود. در حالی که در اقتصاد، متغیرهای مهمتری وجود دارد که به ورطه فراموشی سپرده شده است. میزان تعیین کنندگی سیاست‌های ارزی به سایر متغیرها، اهداف و سیاستهایی بستگی دارد که برای آنها تصویر شده است. این متغیرها عبارتند از: چگونگی تراز پرداختها، واردات، صادرات، نظام تولید، نظام تکنولوژی، نظام بودجه، تعادلها و عدم

به شرح زیر بیان می‌شود:

۱- تعداد تولیدکنندگان زیاد، با آزادی ورود و خروج آنان به میدان تولید و تولید کالاهای مشابه و همگن

۲- تعداد مصرف‌کنندگان زیاد

۳- اطلاعات کامل برای همه چیز و همه کس و روشن بودن اطلاعات برای همگان

۴- ورود و خروج آزاد به بازار و تحرک مناسب عوامل مادی و انسانی

۵-.....

در جامعه‌ای که بازار از ویژگی‌های فوق برخوردار است و دارای تعادل‌های ساختاری و تاریخی می‌باشد، هنگام عدم تعادل‌های موردی و جزئی، گفته می‌شود: مکانیسم قیمت‌ها و بازار کارآمد است. در حالی که بازار ایران از لحاظ ویژگی‌های فوق، تقریباً بی‌بهره است و دارای عاملانی محدود و از نظر سلامت اقتصادی عمدتاً ناسالم می‌باشند (به توزیع وابسته هستند نه تولید، متکی به واردات نه صادرات سنجیده، تمایل به ورود کالاهای لوکس و مصرفی دارند نه اساسی و حیاتی، به سود در کوتاه مدت توجه دارد نه سود بلند مدت، منافع فردی خود را در همه ابعاد، بر مصالح مملکت ترجیح می‌دهند از لحاظ انگیزشی و رفتاری بیشتر تحت تأثیر خارجند نه داخل و...) و همچنین بازار ارز آزاد ایران، بیشتر شکل انحصاری دارد نه رقابتی (چند هزار نفر دستفروش ارز، تابع چند نفرند که پشت پرده قرار دارند. از اینرو نمی‌شود چند هزار نفر فروشنده ارز را دال بر وجود بازار رقابتی دانست). حال سؤال اینجاست آیا این

بازار با این ویژگی‌ها، همانند بازار اقتصاد کشورهای غربی است؟ آیا قضاوت‌ها و عملکردش مانند آنجاست؟ اگر آن بازار رشد و توسعه به بار آورده است، آیا می‌توان از این بازار با این ویژگی‌ها، چنین انتظاری داشت؟

حال با چنین ساختاری، با چنین وضعیت بازاری با این ویژگی‌ها، آیا می‌توان سرنوشت یکی از اساسی‌ترین و حیاتی‌ترین متغیرهای اقتصاد، یعنی ارز و تخصیص آن را بر دوش چنین بازاری و با این وابستگی‌ها قرار داد؟ آیا می‌توان به‌عنوان یک تجربه، کشوری را نشان داد که هم دارای ویژگی‌های ساختاری ایران باشد، هم از این طریق به ساحل نجات رسیده باشد؟ آیا برآیند کلی عملکرد بازار آزاد ایران بعد از انقلاب اسلامی، گرایش به طرف مسائل حیاتی داشته است؟ آیا ارزش‌های بازار آزاد، برای کالاهای سرمایه‌ای، واسطه‌ای و حیاتی مصرف شده است یا برای کالاهای لوکس، پفک، شکلات و...؟

نرخ ارز، آزاد سازی اقتصاد و... آیا نباید سرلوحه اصلاحات و تعدیلات، سامان‌دهی و ایجاد توانایی و هدفدار کردن بخش خصوصی ایران شود؟ باید در نظر داشت که همیشه نمی‌توان از عدم کارایی دولت، به این نتیجه رسید که بخش خصوصی کارآمدی بالایی دارد.

با تک بعدی دیدن متغیرهای اقتصادی و عدم درک ارتباط مستمر و متقابل این متغیرها با یکدیگر، توجهی یک بعدی که به ارز و نرخ آن شده است، موجب شده و خواهد شد که آسیب‌پذیری تولید، کاهش سرمایه‌گذاری، افزایش تورم،

آزمون و خطا در معرض تهدید قرار داد و بدون هدف دچار تغییر نمود. عملکرد تغییرات نرخ ارز بر اساس کاهش نرخ بازار آزاد و اعلام آن به صورت آزمون و خطا با نرخ‌های ۹۷۵ سپس ۸۰۰ و ۶۰۰ ریالی و سپس تغییر نرخ ارز به منظور کاهش کسر بودجه و بعد از آن جهت توسعه صادرات و فروش ارز به منظور افزایش درآمدهای دولت و اصلاح به ظاهر منابع و مصارف، نمونه عملی این سردرگمی در سیاست‌ها است.

### سیاست‌های آزادسازی تجاری

یکی از سیاست‌های دیکته شده صندوق و بانک جهانی، اجرای سیاست‌های آزادسازی تجاری است. اینها معتقدند اجرای سیاست‌های آزادسازی تجاری، باعث شده است که در اقتصاد ارتقای کیفی بوجود آید. ضمناً تقسیم کار بین‌المللی بر اثر آزادسازی و مکانیسم قیمت‌ها، خصلتی عقلانی‌تر و کارآمدتر پیدا خواهد کرد و از این طریق، اقتصاد کشورها رشد و توسعه بیشتری خواهد داشت.

تجارب عملی اجرای سیاست‌های آزادسازی تجاری، نشان دهنده نتایج عکس هدف فوق می‌باشد. زیرا با آزادسازی، نه تنها این کشورها نتوانسته‌اند مسائل و مشکلات خود را حل و فصل کنند، بلکه مسائل قبلی و تاریخی آنها عمق بیشتری پیدا کرده است.

تئوری آزادسازی تجاری بر پایه‌های این فرض قرار گرفته است که کالاها همگن هستند و

افزایش واردات و به ازای آن کاهش صادرات، ترویج فرهنگ مصرفی، خروج سرمایه، آسیب پذیری امنیت ملی ..... را ببینیم که این برای ایران و هر ایرانی یک مصیبت است. در گزیده اقتصادی اجتماعی سازمان برنامه و بودجه، به مطالعات یک هیأت از بانک جهانی و دانشگاه جان‌هاپکینز آمریکا اشاره شده است. در این گزارش، آمده که ۸۳ کشور نسبت به سیاست کاهش ارزش پول خود، اقدام نموده‌اند و نتایج این سیاست‌ها، نتیجه مورد نظر خاص (کاهش کسر بودجه، کاهش کسری تراز پرداختها و رشد و توسعه) را نشان نداده است. بلکه برعکس، کاهش تولید و بدتر شدن وضع تراز پرداختها و حادث‌تر شدن وابستگی‌ها را به دنبال داشته است. یا در مجله اقتصادی وزارت امور اقتصادی و دارایی درج شده است که یکسال بعد از اجرای سیاست‌های تعدیل، ۷ دولت سقوط کرده و در همان مدت ۱۴ وزیر اقتصاد برکنار شده‌اند. حال باید پرسید کدام ویژگی استثنایی ما را از این ۸۳ کشور متمایز می‌کند؟ آیا ساختارهای اقتصادی ما قوی‌تر از آنهاست؟

اگر باورمان باشد که ما برخلاف آنها پیروز خواهیم شد، این پیروزی در گرو نرخ ارز (که تثبیتی و یا شناورش با هم‌چندان فرقی ندارد) نیست بلکه در گرو نظام تصمیم‌گیری کشور و مدیریت آن است و بس.

به هر حال، اصلاح ساختاری یک کشور، باید بر شرایط زمانی و مکانی آن جامعه، وضعیت تاریخی و چشم انداز آینده آن مبتنی باشد. نه اینکه هر روز ساختارها را بر اساس

سازمان دهی و جهت‌گیری؛ انتظار داریم که آزاد سازی، ما را به رشد و توسعه، خودکفایی و استقلال برساند؟

### سیاست‌های خصوصی سازی

خصوصی سازی یکی دیگر از سیاست‌های صندوق و بانک جهانی است. اینها معتقدند دولت با خصوصی سازی و فروش بنگاه‌ها، به درآمدهای قابل ملاحظه‌ای دست می‌یابد و در عین حال از هزینه‌های آنها کاسته خواهد شد. این روند می‌تواند مشکل کسر بودجه دولت‌ها را جبران کند.

ملاحظات تئوریک سیاست خصوصی سازی بر اساس اهدافی استوار است که مهمترین آنها عبارت است از:

- کارآمدتر شدن اقتصاد
- تخصیص بهینه منابع
- اگر این دو هدف، تحقق یابد، پیامدهای انتظاری آن عبارت خواهد بود از:
  - کاهش نقش دولت
  - کاهش کسر بودجه
  - مشارکت مردم در سرنوشت اقتصادی خود
  - گسترش عدالت اجتماعی از طریق توزیع سهام شرکتها بین آحاد مردم
  - کاهش کسری تراز پرداختها
  - .....

در کشورهای غربی که از بخش خصوصی توانمند و سامان یافته و با تجربه، آنهم به صورت تاریخی برخوردارند، تا دو دهه پیش به علت عدم کارایی و ورشکستگی بخش خصوصی، دولت‌ها در

تولید کنندگان در کشورها از قدرت همگنی برخوردارند. با فرض همگن بودن کالاها، نیروهای انسانی ساختاری، نتیجه می‌گیرند که مبادله و آزادی در سطح ملی و بین‌المللی، به رفاه و رشد می‌انجامد. در این صورت، هر گونه دخالت دولت‌ها و وضع قوانین و مقررات برای آزادی تجاری، منجر به عدم کارایی می‌شود و خصلت ضد رشد و توسعه خواهد داشت. در پایه فکری آزاد سازی تجاری بین کالاها و همچنین بین صادرات و واردات، از لحاظ اهمیت و حیاتی بودن تفاوتی وجود ندارد. حال سؤال این است که آیا اقتصاد ایران نسبت به اقتصاد جهانی و کالاهای آن دارای شرایط همگن است؟ آیا در ایران تمام کالاها از بار ارزشی یکسانی برخوردارند؟ نادرستی این فروض در جهان سوم باعث شده است که نتایج حاصل از آزاد سازی تجاری، موجبات استثمار بیشتر، به ضعف کشیده شدن اقتصاد ملی، بی‌هویتی در الگوهای مصرفی، وابستگی این الگوها به خارج از کشور و از هم پاشیده شدن نظام تولید ملی را فراهم آورد و در یک کلام خصلت و ساختار اقتصاد این جوامع دارای این ویژگی خواهد شد که: تولید آنچه که خود مصرف نمی‌کنند و مصرف آنچه که خود تولید نمی‌کنند.

با اجرای سیاست‌های آزاد سازی تجاری، کشورهای جهان سوم از تولید کننده نهایی به تولید کننده مواد خام تبدیل می‌شوند و این کشورها در پایین‌ترین پله نردبام رشد و توسعه جهانی قرار خواهند گرفت. با توجه به آنچه که گفته شد، بر اساس کدام تجربه موفق و با کدام مدیریت و کدام

میان می آمده است.

خصوصی سازی در کشورهای غربی، در ابعاد و صور مختلف و با ترکیبات گوناگونی انجام گرفته است. که این صور و حالات مختلف، با شرایط کلی جامعه، آن بخش، صنعت و نهایتاً خود شرکت مناسب بوده است و آنچه که همیشه در الگوهای غربی از خصوصی سازی مطرح بوده، استمرار عرضه کالاها، خدمات، رشد و توسعه بیشتر بوده است که در کنار اصل خدشه ناپذیر امنیت ملی آنان انجام گرفته است.

در کشورهای جهان سوم، گویا این سنت که یا زنگی زنگ، یا رومی روم، تغییر ناپذیر شده است و بین این دورنگی برای آنها متصور نیست. با آمد و رفت دولتها، آیا باید دولتی فکر کرد یا خصوصی؟ در این روزگار مد، خصوصی سازی همه چیز بر سر زبانها است و بی هیچ تحقیقی و تحلیلی، می گویند بخش خصوصی کارآمد است و بخش دولتی غیر کارآمد. اما با کدام ادله و اسناد، خدایمان دادند. فقط این استدلال تاکنون مطرح گردیده که بخش دولتی غیر کارا است و بخش خصوصی کشورهای غربی، کارآمد، از اینرو نتیجه می گیرند که بخش خصوصی ایران از کارایی برخوردار است. این نحوه استدلال و این نتیجه گیری واقعاً می تواند کشور را به بحران بکشانند و مصالح و امنیت ملی ما را خدشه پذیر کند. زیرا با هیچ ویژگی نمی توان بخش خصوصی ایران را با تواناییهای بخش خصوصی کشورهای غربی مقایسه کرد. بنابراین اگر بخواهیم پذیرش مکانیسم قیمت را به عنوان استراتژی همه جانبه توسعه بپذیریم - که

جهت ملی شدن صنایع خود گام برداشتند (این ملی شدن، جنبه ایدئولوژیک و سیاسی نداشت و صرفاً به دلیل ناتوانی و عدم کارایی بخش خصوصی انجام گرفت). در دهه اخیر به دلیل رونق و رشد مستمر اقتصاد این کشورها و رفع مسائل و مشکلات بخش خصوصی و مردم، دولتهای جوامع غربی به خصوصی سازی گرایش پیدا کرده اند. البته این کار آنها، با تحقیق و تفکر فراوانی همراه بوده است.

خصوصی سازی در کشورهای غربی، آزادانه نبوده و توأم با شرایطی بوده است که اهم آن عبارت است از:

- با واگذاری و خصوصی سازی، صاحبان جدید باید نسبت به بسط و ارتقای تکنولوژی موجود شرکت اقدام نمایند.
- شرکت باید با حفظ ثبات قیمتها، به کار خود ادامه دهد.
- باید از اخراج کارگران، جلوگیری شود.
- شرکت خصوصی شده، باید به کار خود تداوم بخشد و از تغییر نوع تولید، خودداری کند.
- فروش سهام، باید بین آحاد مردم باشد نه عده ای خاص

.....

در بستر تاریخ تحولات پس از جنگ دوم این کشورها، مشاهده می کنیم که طی این ۵۰ سال، همیشه بین کارایی دولت و کارایی بخش خصوصی، تصمیم گیری می شده است. یعنی هرگاه بخش خصوصی کارآمدتر بوده، کارخانه ها به آنها فروخته می شده، و هر وقت کارایی دولت ها مطرح بوده، سخن از ملی شدن و دولتی شدن کارخانه ها به

صنایع نوپا، عدم ارتباط و پیوند عمیق بخشها، ناقص بودن نظام صنعت و ...، مجبور به اعمال سوبسیدهایی هستند و بدون برطرف شدن این موانع، حذف سوبسیدها ساختارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، این جوامع را دگرگون خواهد کرد.

با اجرای دستورالعمل این دو نهاد، ظاهراً سوبسیدها حذف می‌شود. در حالی که در واقع چنین نیست و عملاً امتیازات آن از اقشار ضعیف گرفته و به اقشار مرفه داده خواهد شد. زیرا با اجرای خصوصی سازی و دادن امتیازات گوناگون مبنی بر صدور کالاها و خدمات، گروه محدودی از اقشار جامعه (گروه اغنیاء) می‌توانند از این تسهیلات استفاده کنند و به درآمد خود بیفزایند. از اینرو حذف سوبسیدها - که در ظاهر تمام آحاد مملکت را در بر می‌گیرد - و مهمترین شعار تبلیغاتی مدافعان آن ندادن سوبسید به ثروتمندان است، در عمل در برگیرنده اقشار و مناطق محروم خواهد بود. زیرا طبقه ثروتمند، از طریق خصوصی سازی کارخانه‌ها و کسب امتیازات صدور کالا و ...، درآمد خود را بالاتر خواهد برد و حذف سوبسید را جبران خواهد کرد. بنابراین، در بعد سیاسی و اقتصادی، اگر حذف سوبسیدها بخواهد باعث کارآمدتر شدن اقتصاد گردد، قبلاً باید شرایط و فضای آن که عبارت است از بالا بردن توانایی‌های مالی مردم، ایجاد زمینه‌های اشتغال مولد در تولید، صنعت، کشاورزی و ...، فراهم شود. وگرنه به قول ویلی برانت صدر اعظم سابق آلمان، حذف سوبسیدها باعث فرایندی خواهد شد که در آن

گویا دولت برخلاف قانون اساسی و قانون برنامه آن را پذیرفته است -، مبرم‌ترین کار برای قبول این استراتژی، سامان دهی و اصلاح بخش خصوصی ایران است تا بتواند این رسالت تاریخی را درک کند و بدان عمل نماید. اما چون بخش خصوصی کشور ما از توانایی‌های لازم برخوردار نیست و شرایط زمانی و مکانی خود را نمی‌شناسد و از همه مهمتر چون در وجه قالب خود، هویت ملی و توسعه‌ای ندارد، سپردن مقدرات و مصالح یک کشور اسلامی و انقلابی به این بخش، کاری است خطا. از اینرو حال که قرار است بخش خصوصی پرچم این اقتصاد را بر عهده گیرد، آیا واجب تر از اصلاح این بخش، کسی متغیر دیگری سراغ دارد؟ بر اساس کدام شواهد و ادله؛ بازار، بخش خصوصی ساختارها، تعادل‌ها و عدم تعادل‌های ایران؛ همانند کشورهای غربی فرض شده است که بر اساس آن توقع داشته باشیم مکانیسم بازار و قضاوت‌هایش، کارایی خواهد داشت؟ آیا در انگلستان، آلمان، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، سوئد و ... در زمان پس از جنگ جهانی دوم، که دچار عدم تعادل‌های حاد بودند، سرنوشت و مقدرات خود را به مکانیسم بازار (آنها با آن همه توانمندی بالا) سپردند؟

### سیاست‌های حذف سوبسید

صندوق و بانک جهانی، بدون توجه به شرایط زمانی و مکانی کشورهای توسعه نیافته بر حذف سوبسیدها اصرار دارند. در حالی که در این جوامع به دلیل فقر گسترده و توزیع ناعادلانه درآمدها، عدم تعادل در مناطق و بخش‌ها، وجود



خون ضعفا به بدن ثروتمندان تزریق خواهد شد.

### چه باید کرد؟

بحث چه باید کرد، خارج از گنجایش و جایگاه این مقاله است، بلکه باید در صدر مسائل مملکت و نظام تصمیم‌گیری قرار گیرد و آحاد مردم و مسؤولان در آن شرکت داشته باشند. گویا عقلانی‌ترین کار و بهترین پاسخ برای چه باید کرد، در توقف فوری مسیری است که دولت انتخاب کرده است. آنگاه پیرامون این مسیر و بررسی آثار مستقیم و غیر مستقیم این سیاست‌ها در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، باید به تفکری همه جانبه پرداخت. باید در نظر داشت مشکلاتی که در راه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور ما قرار دارد، ناشی از کمبود منابع نیست. زیرا تقریباً تمامی کشورهای پیشرفته کنونی، در فرایند تحول توسعه خود فاقد منابع کافی بوده‌اند.

مشکل، نظام تصمیم‌گیری و چگونگی انسجام اقتدار، به هم پیوستگی، هدفمند بودن برنامه‌ها و سیاست‌ها بوده است. از اینرو از اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های پراکنده‌ای که عملکرد فعلی برنامه‌های دولت در این راستا است و بسیاری از آنها با اصول و مبانی برنامه اول مصوب نظام مغایرت دارد، باید جلوگیری شود.

سیاست‌ها و برنامه‌های اجرایی، باید منطبق با ساختارها و مصالح این مرز و بوم تنظیم و اجرا شود. برنامه‌های تعدیل صندوق بانک جهانی و اعمال آنها در این کشور، جز وابستگی و اسارت،

چیزی به ارمغان نخواهد آورد و اگر گفته شود این برنامه‌ها، ناشی از دستورالعمل این نهاد نیست، باید مغایرت‌های آن را اعلام کنند. به هر حال، نتیجه عملی اجرای این سیاست‌ها چه به صورت ارادی و چه قبول تحمیلی، یکی خواهد بود.

اعتبار سیاست‌ها و برنامه‌ها، علاوه بر استحکام فکری ارزشی و کارشناسی آن، به چگونگی مشارکت آحاد مردم بستگی دارد که تحت عنوان دمکراتیزه کردن فرایند تصمیم‌گیری از آن نام می‌برند. سیاست‌های برنامه تعدیل دولت، از این خصلت برخوردار نیست و فرایند تصمیم‌گیری، دور شدن از مردم و سطوح کارشناسی است و این در شأن دولت منتخب مردم نیست.

سیاست‌ها و برنامه‌ها، در انبوهی از ابهامات و تخیلات طراحی می‌شود که اجرای آن، مشکلات نوینی به بار می‌آورد و از هر نظر به مشکلات قبلی، عمق می‌بخشد.

باید برای طراحی سیاست‌ها و برنامه‌ها، به یک تفاهم ملی دست یافت. تفاهم ملی پیرامون مسائل وابستگی و استقلال، تعادل‌ها و عدم تعادل‌های ساختاری الگوی مصرف، نظام واردات و صادرات، وابستگی و استقلال ساختاری علمی و فنی، توزیع درآمد و فقر گسترده، بدون ایجاد این تفاهم، گویا نتوان کاری از پیش برد.

و اما در رابطه با ارز و مسائلی که امروز مهمترین مسائل دولت و نظام شده است، اگر بخواهیم نرخ شناور ارز را بپذیریم - که با این تهاجم و تبلیغات وسیع گویا انجام آن قطعی است -، نباید

واگذاری آن به بانک‌ها به منظور فروش به مردم (آنهم مردمی خاص نه آحاد مردم)، خودداری کند.

ب - ارز سایر موارد (که بسیاری از این درآمدها، در بردارنده ارز انفال است): دولت مکلف شود برای هزینه کردن این ارز، فضای لازم و مناسبی فراهم سازد (حذف تعرفه‌ها برای ورود کالاهای سرمایه‌ای، واسطه‌ای، اساسی و حیاتی و جلوگیری از وارد کالاهای لوکس و زائد و ایجاد و افزایش تعرفه‌های گمرکی برای کالاهای مصرفی و.....).

تخصیص ارز را رها کرد. ارزهای این مملکت دارای دو نوع طبقه است:

الف - در آمد ارزی ناشی از فروش نفت و سایر مواد کانی (انفال): از آنجا که بهره‌برداری از انفال یا ثروت عمومی باید به ثروتهای مولدتر تبدیل شود، حذف تخصیص برای این نوع درآمدها، خلاف شرع و خلاف مصالح مملکت است و باید دولت مکلف گردد که درآمدهای ارزی حاصل از فروش انفال را، به کالاهای سرمایه‌ای واسطه‌ای و حیاتی تبدیل کند و از